

بررسی تحلیلی-تطبیقی نظریه بساطت مشتق

در آراء سید سند و ملاصدرا

فاطمه عابدینی^۱

علی ارشدریاحی^۲

محمود زراعت‌پیشه^۳

چکیده

در علمی نظیر منطق، اصول فقه و فلسفه، در باب مشتق و حقیقت اجزاء تشکیل دهنده آن، دو نظریه اصلی مطرح شده است: ترکیب مفهومی مشتق و بساطت آن. انتخاب هر یک از این دو رأی، تفاسیر متفاوتی را از مسائل فلسفی بدست می‌دهد، لذا فلاسفه، همچون سایر اندیشمندان علوم دینی، در گزینش یکی از این دو رأی، نهایت دقت را بکار برده‌اند. در میان این دیدگاهها، سید سند نظر متفاوتی ارائه کرده و به مجمل بودن مشتق معتقد است. او بر این باور است که مشتق، بالقوه (نه بالفعل) از سه جزء ترکیب شده است. بررسی آراء ملاصدرا نشان می‌دهد که نظریه‌یی که با نام سید سند در آثار ملاصدرا رد شده، با آنچه در بیانات خود سید سند یافت می‌شود، انطباق ندارد. او بیشتر به نظر رقیب سید سند، یعنی محقق دوانی، گرایش دارد.

کلیدواژگان: مشتق، ترکیب، بساطت، سید سند، ملاصدرا، دوانی.

مقدمه و تاریخچه بحث

مبحث مشتق و حقیقت اجزای تشکیل دهنده آن، یکی از مباحثی بشمار می‌رود که علاوه بر علمی نظیر منطق و اصول فقه، در فلسفه نیز بمقتضای مباحث فلسفی مطرح شده است. میتوان آراء رایج تا زمان سید سند در این زمینه را در سه رأی دسته‌بندی کرد: نظر جمهور متکلمین، نظر میر سید شریف جرجانی و نظر محقق دوانی.

نظر نخست اینست که مشتق مفهومی مرکب از ذات، صفت و نسبت است و مراد از صفت همان مبدأ اشتقاق است (سبزواری، ۱۳۶۰: ۴۵۷). بعنوان مثال، مشتقی همچون عالم، مرکب از علم (مبدأ اشتقاق)، انسان (ذات) و نسبتی است که میان ذات و مبدأ برقرار است. ملاصدرا این نظریه را در الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية در ضمن بیان دیدگاههای مختلف درباره مشتق، نقل کرده و آن را به متکلمان نسبت می‌دهد (ملاصدرا، ۱۳۸۲ الف: ۵۸). او در رساله شواهد الربوبية نیز بار دیگر این

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری است. تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۱۰ تاریخ تأیید: ۹۸/۲/۲۵

۱. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان fatemeh.abedini12@yahoo.com

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) Arshad@ltr.ui.ac.ir

۳. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه بیرجند m.zeraatpish@birjand.ac.ir

نظریه را ذکر کرده و این بار آن را به زبان شناسان نسبت می‌دهد (همو، ۱۳۸۹ الف: ۴۰۲). بنابراین، این نظریه را میتوان، بزعم ملاصدرا، نظریه‌ی زبان‌شناختی تلقی نمود.

نظر دیگر، نظر میر سید شریف جرجانی است که ظاهراً نخستین کسی است که بر بساطت مشتق برهان اقامه نموده است. منظور وی از بساطت مشتق اینست که مشتق، تنها شامل مبدأ و نسبت است؛ به بیان دیگر، ذات از مدلول مشتق خارج است (لاهیجی، ۱۳۸۶: ۲۳۳). طبق این نظریه، برای مثال، ذکر «شیء» در تعریف «ناطق»، وقتی آن را به «شیء له النطق» معنا میکنیم، غلط است. جرجانی بر این باور است که ورود ذات در مفهوم مشتق مستلزم ورود عرض عام در فصل یا انقلاب امکان خاص به ضروریه است (ملاصدرا، ۱۳۹۱ الف: ۳۵۶).

دیدگاه سوم، دیدگاه جلال‌الدین دوانی است. از نظر او نیز مشتق امری بسیط است (قوشجی، ۱۳۹۱: ۱/۴۴۵؛ دوانی، بی‌تا: ۵۳؛ همو، ۱۳۸۱: ۱۲۹) و بساطت مشتق به این نحو است که در مفهوم آن، نه نسبت داخل است و نه ذات (نه بنحو عام و نه بنحو خاص). محقق دوانی به ذات با واژه «موصوف» اشاره نموده و منظورش از «موصوف بنحو عام» همان «شیء» است و از «موصوف بنحو خاص» هر چیز دیگری غیر از «شیء»؛ که طبیعتاً از «شیء» خاصتر خواهد بود (قوشجی، ۱۳۹۳: ۱/۴۴۵).

محقق دوانی، بر داخل نبودن ذات، اینگونه استدلال میکند: «در مفهوم مشتق، موصوف داخل نیست (نه بنحو عام و نه بنحو خاص)، زیرا اگر مثلاً در مفهوم ابیض، شیء (موصوف بنحو عام) داخل باشد، معنی قضیه «لباس سفید است» چنین میشود: «لباس شیء سفید است» و اگر در آن لباس

بطور خاص (موصوف بنحو خاص) داخل باشد، معنای این قضیه اینگونه میشود: «لباس، لباس سفید است» و هر دوی این معانی باطل است» (همانجا، تعلیقه دوانی؛ دشتکی، بی‌تا الف: ۱۳۰). او پس از بیان اینکه نسبت و ذات هیچکدام در مشتق داخل نیست، نتیجه میگیرد که معنای مشتق همان معنای ناعت (صفت = مبدأ اشتقاق) بتنهایی است (همانجا)؛ به این معنی که از نظر وی مشتق و مبدأ اشتقاق (همچون عرضی و عرض)، ذاتاً یکسانند و مغایرت بین آنها مغایرت اعتباری است. بعنوان مثال، مشتقی همچون «ابیض» که از مبدأ اشتقاق «بیاض» گرفته شده، مشتق و مبدأ اشتقاق ذاتاً یکی هستند، جز اینکه اگر بشرط لا لحاظ شود، بیاض و اگر لا بشرط لحاظ شود، ابیض است؛ چنانکه طبیعت جنس، جنس و ماده است (به دو اعتبار) و طبیعت فصل، فصل و صورت است (به دو اعتبار) (دشتکی، بی‌تا الف: ۱۲۳).

بررسی نظریه سید سند

سید سند در مطالبی که درباره مشتق بیان کرده، به نظریه زبان‌شناختی اشاره کرده و آن را نامعتبر میخواند؛ «آنچه در لغت مشهور است، اینست که معنی مشتق «ما قام به المبدأ الإشتقاق» است، در حالیکه چنین نیست» (همان: ۴۸). از نظر وی تعریف مشتق به «ما ثبت له المبدأ» یا «ما قام به المبدأ»، از قول نحوین (در تعریف اسم فاعل) گرفته شده است، از آن جهت که از نظر آنان «اسم فاعل آنست که از فعل و برای کسی که فعل قائم به آن است، مشتق شود» و این معنی را به تمام مشتقات تسری داده‌اند (همو، ۱۳۸۶: ۵۸).

سید سند معتقد است نمیتوان بر نظریه

زبان‌شناختی تکیه کرد زیرا زبان‌شناسان چون در مشتقات جستجو کرده و مبادی بسیاری از مشتقات را قائم به ذاتی که مشتق بر آنها دلالت میکند، یافته‌اند، ضابطه را بر آن قرار دادند و همچنانکه روش آنان در بسیاری از ضوابط بر این است، موارد نادر را که در آنها مبدأ به ذاتی که مشتق بر آنها دلالت میکند، قائم نیست، مورد توجه قرار نداده‌اند. از نظر سید سند برهان دلالت میکند که بعضی از مبادی مشتقات (مانند وجود و وجوب) بر امری قیام ندارند (همانجا). سید سند با توجه به دلیل فوق، از نظریه مرکب بودن مشتق که بر اساس آن مشتق «ما قام به المبدأ» معنا میشود، عدول کرده، مشتق را «امر مجمل وحدانی» میداند (دشتکی، بی تا الف: ۳۸). عبارتهای صریح او در این باب از این قرارند: «معنی «عالم»، ما قام به العلم نیست، بلکه معنایش امر مجملی است که در فارسی از آن به «دانا» تعبیر میشود؛ «معنای «مضیء»، ما قام به الضوء نیست، بلکه معنایش امر مجملی است که در فارسی از آن به «روشن» تعبیر میشود» (همان: ۶۴). او این معنا از مشتق (امر مجمل وحدانی) را معنایی دانسته که خواص و عوام با اندکی توجه آن را میفهمند: «لفظ «عالم» بازاء معنی بدیهی معلومی (برای عوام و خواص) وضع شده است که در فارسی از آن به «دانا» تعبیر میشود» (همان: ۸).

سید سند در تبیین نظریه خویش درباره مشتق، از واژه «مجمل» استفاده کرده است، نه از واژه «بسیط». پرسش اینست که چرا این واژه را بکار برده و آیا مجمل خواندن مشتق به این معنی است که ذات و مبدأ و نسبت در آن داخل نیست؟ از عبارات سید سند چنین برمی آید که وی هر سه جزء (ذات، نسبت و مبدأ) را داخل در مشتق میداند و آن را با مجمل خواندن مشتق

در تعارض نمی‌بیند.

پاسخی که سید سند به اشکال وارد بر جرجانی داده، به روشنتر شدن بحث کمک میکند. او در حاشیه قدیم بر شرح جدید تجرید اشکالی از زبان مستشکل بر این سخن جرجانی که «ذات در مشتق اعتبار نمیشود» مطرح کرده است که میگوید: «اگر علامه جرجانی در حواشی بر شرح مطلع میگوید: شیء در معنی ناطق معتبر نباشد، «ما نسب الیه الحدث» (ذات) از معنای ناطق خارج خواهد بود و لازم می‌آید که ناطق صرفاً همان نطق و نسبت (له النطق) باشد و در این صورت اتحاد زید با مفهوم ناطق صحیح نخواهد بود» (دشتکی، بی تا ب: ۱۴). سید سند در پاسخ به این اشکال میگوید: «ما نمی‌پذیریم که اگر شیء در مشتقات معتبر نباشد، «ما نسب الیه الحدث» (ذات) از معنای مشتقات خارج باشد. چرا جایز نباشد که ذات از جهت تعلق حدث (مبدأ) به آن، در معنای مشتقات معتبر و مورد ملاحظه باشد، نه با مفهوم شیء و سایر امور عامه، تا لازم بیاید که عرض عام داخل در فصل باشد و نه با خصوصیات آنچه مصداق این مفهوم است، تا توهم انقلاب ماده امکان خاص به ضروریه اتفاق بیفتد» (همانجا). در واقع سید سند در اینجا اذعان میکند که ذات میتواند با اعتباری خاص، یعنی «از جهت تعلق حدث (مبدأ) به آن»، در مشتق اعتبار شود.

او در ادامه به این پاسخ خویش اشکالی وارد کرده و به آن پاسخ میدهد: «بر این پاسخ، این اشکال وارد میشود که این مطلب از مفهوم مشتق فهمیده نمیشود. آری، چون معنی مشتق امر مجملی است که شأنت دارد که عقل آن را به «ما له الحدث» تفصیل دهد، حدث (مبدأ) و «ما نسب الیه الحدث» (ذات) و نسبت بین آن دو در آن بالقوه حاصلند، پس زمانی که

عقل می‌خواهد آن را تفصیل دهد احتیاج دارد به اینکه از منسوب الیه (ذات) با چیزی تعبیر کند. پس به امر عامی مثل «شیء» یا «ما» از آن تعبیر میکند و حدث (مبدأ) را به آن نسبت می‌دهد» (همانجا). پس از نظر سید سند، ذات، مبدأ و نسبت، هر سه در مشتق بصورت بالقوه وجود دارند.

با طرح وجود بالقوه ذات، مبدأ و نسبت، از طرفی نه دچار مشکلاتی چون تقوم فصل بر عرض عام (چنانکه جرجانی به آن اشاره نمود)، می‌شویم زیرا آنچه در فصل ناطق حاضر است بالفعل نیست، و نه (چنانکه مستشکل اخیر گفت) ناطق برابر با «له النطق» میشود، زیرا همان وجود ناطق وجود دارد؛ به بیان دیگر، از ناطق میتوان با همان فعالیت عقلی سه جزء مزبور را بتفصیل بیرون کشید. این موضع سید سند در عبارت زیر بخوبی آشکار است: «در تفصیل ناطق می‌گوییم «ما له النطق» و در این زمان این امور سه‌گانه (ما = ذات)، له (=نسبت)، نطق (=مبدأ)) از قوه به نوعی از فعل خارج میشوند. بنابراین، ذکر امر عام در اینجا بخاطر ضرورتی است که هنگام تفصیل اتفاق افتاده است، نه به این دلیل که امر عام در آن داخل باشد، زیرا آنچه در آن داخل است همان منسوب الیه (ذات) است، از حیثی که حدث (مبدأ) به آن تعلق گرفته است، نه به وجه دیگر، و چون «ما نسب الیه الحدث» (ذات) در معنی ناطق معتبر است، هر چند وجود بالقوه دارد، حکم اتحاد ناطق با زید صحیح است» (همانجا).

بر اساس این پاسخ سید سند، میتوان به دو پرسش پیشین چنین پاسخ داد: استفاده سید سند از واژه مجمل برای مشتق به این دلیل است که وی آن را قابل تفصیل میداند؛ قابلیت که در مفهوم «بسیط» وجود ندارد. از طرفی، مجمل بودن بمعنای عدم وجود

مبدأ، ذات و نسبت در مشتق نیست بلکه چون مشتق، مجمل است، این سه بنحو بالقوه در آن داخل است و زمانی که عقل آن را تفصیل می‌دهد، از قوه به فعل خارج میشوند.

در پی این سخن سید سند، دوانی به وی اشکال می‌گیرد، اشکالی که بخشی از آن بر ناسازگاری بین مجمل و در عین حال قابل تحلیل به ذات، مبدأ و نسبت دانستن، مبتنی است. او مینویسد: «یا معنی مشتق فقط در حد ناعت (صفت) است و زمانی که با موصوف ذکر شود، همان از آن فهمیده میشود، مانند «زید نویسنده است» (بطریق وصف) یا معنی مشتق، ناعت با منعتی است که بوجهی مورد ملاحظه باشد. اگر فرض اول صحیح باشد، در این صورت تحلیل مشتق به امور سه‌گانه صحیح نیست، زیرا موصوف (ذات) و نسبت، از مشتق خارج است. در فرض دوم، منسوب (ذات) از حیث تعلق حدث (مبدأ) در مشتق داخل نیست، زیرا شیئی که حدث (مبدأ) به آن نسبت داده میشود، از جهت تعلق حدث به آن، معتبر نیست زیرا آن تعلق با آن نسبت حاصل میشود نه قبل از آن» (دشتکی، بی تا الف: ۳۶).

سید سند در پاسخ می‌گوید: ما فرض اول را اختیار میکنیم؛ یعنی مشتق همان ناعت است، اما نمی‌پذیریم که موصوف (ذات) و نسبت، از آن خارج باشند. این در صورتی لازم می‌آید که معنی نعت (صفت) مقرون به موصوف، مجرد حدث (مبدأ) باشد و از حملش بر موصوف، اتصاف به آن فهمیده شود، در حالیکه چنین نیست، زیرا اگر چنین باشد، صحیح است که کتابت را نعت (صفت) زید قرار دهیم، در حالیکه حمل کاتبی که برای آن نعت قرار داده شده است، بنحو حمل هو هو بر آن صحیح است (همانجا). در واقع، سید سند در این عبارت به این مطلب اشاره

میکنند که با خارج دانستن ذات و نسبت از مشتقی چون «ناطق»، فرقی میان «نطق» و «ناطق» نخواهد بود، در حالیکه فرق هست، زیرا یکی قابل حمل برزید است و دیگری نه.

پس مشتق نزد سید سند، امر مجمل وحدانی در حد صفت و در عین حال قابل تحلیل به امور سه‌گانه (ذات، مبدأ و نسبت) است و مجمل بودن مشتق بمعنای خروج ذات و نسبت از مشتق نیست؛ البته ذات، نه بنحو عام و نه بنحو خاص (چنانکه محقق دوانی به آن اشاره نمود)، بلکه از حیث تعلق به مبدأ. «ذات از حیث تعلق به مبدأ» چه فرقی با «ذات بنحو عام یا بنحو خاص» دارد؟ بنظر میرسد تفاوتی که سید سند سعی دارد بر آن تأکید نماید، اینست که اولی مبهم و دومی معین است. این امر را میتوان در این استشهاد وی (بر صحت سخن خویش) به این قول قدما یافت: «مشتق چیزی است که دلالت میکند بر «ذات مبهم» به اعتبار معنی معین» (همانجا).

پس در حالیکه ذات بنحو عام، یعنی همان «شیء»، یا ذات بنحو خاص (یعنی مصداق شیء؛ برای مثال «انسان»)، معینند و همین معین بودن آنهاست که اعتبار آنها در مشتق را با مشکلاتی نظیر دخول عرض عام در مشتقی مثل فصل «ناطق»، یا تغییر معنای گزاره صحیحی چون «انسان ضاحک است» به گزاره‌ی کاذب چون «انسان، انسان ضاحک است»، مواجهه میسازد اما «ذات از حیث تعلق به مبدأ» بدلیل ابهامی که سید سند برایش قائل است، از این اشکالات مبرا است؛ گویی ذات از حیث تعلقش به مبدأ خود چیزی نیست و میتواند پذیرای هر چیزی باشد (همانجا).

سید سند تعلق مبدأ را (در مشتق) بالفعل نمیداند

و به این نکته توجه میدهد که اشتقاق گاه با تعلق بالفعل مبدأ همراه است و گاه نه؛ امری که بخوبی نشان میدهد تعلق بالفعل، شرط لازم برای شکلگیری مشتق نیست. آنجا که اشتقاق با تعلق بالفعل مبدأ همراه نیست نیز اشتقاق را داریم اما تعلق بالفعل را نداریم، مانند زمانی که سخن درباره‌ی مشتقاتی چون «موجود» و «عالم (به خود)» است، یا تعلق بالفعل را داریم اما اشتقاق را نداریم، مانند زمانی که سخن در باب «سرعت» است.

قدم اول برای فهم مثالهای سید سند (در مورد اینکه اشتقاق هست اما تعلق بالفعل نیست)، درک این نکته است که فعلیت در تعلق به ثنویت واقعی ذات و مبدأ بستگی دارد. این در حالی است که نه «موجود» به ثنویتی واقعی (میان «ذات» و «وجود») اشاره دارد و نه در «عالم به خود» میتوان ذات را جدای از علم در نظر گرفت. اما در جایی که تعلق بالفعل هست اما اشتقاق نیست، سید سند مثال «سرعت» را با این توجیه می‌آورد که اگرچه تعلق سرعت به جسم، تعلق بالفعل است – زیرا با دو امر واقعاً مجزا (یعنی سرعت و جسم) مواجهیم که یکی در دیگری تحقق یافته است – اما صفت سریع را به جسم نسبت نمیدهیم (همانجا).

دوباره تأکید میشود که مراد سید سند از عدم تعلق بالفعل یا عدم ثبوت و قیام (چنانکه مطلب موهوم آن است)، عدم وجود مبادی نیست. برای هر چه روشنتر شدن بحث، به مباحثه‌ی وی و محقق دوانی درباره‌ی «ممکن» توجه نمایید. سید سند در حاشیه‌اش بر شرح جدید تجرید بیان میکند که «ما زمانی که مفهوم ممکن الوجود را مورد ملاحظه قرار میدهیم، امکان در ضمن آن، از این حیث که حالتی بین شیء و وجود است، معتبر است» (همان: ۱۰۹). محقق دوانی به

این مطلب چنین خرده گرفته است: «محشی (سید سند) بارها تصریح کرده که مشتقات امری مجمل هستند و بر آنچه نحوین ذکر کرده‌اند (مبنی بر اینکه معنی اسم فاعل آن چیزی است که مشتق منه (مبدأ اشتقاق) به آن قائم است) اعتمادی نیست. نسبت در مشتق بالفعل ملحوظ نیست بلکه ممکن است آن را به مبدأ اشتقاق و نسبت تحلیل کرد. پس بر اساس آنچه تقریر کرده است، امکان بالفعل در مفهوم ممکن مورد ملاحظه نیست» (همانجا).

محقق دوانی با این اشکال سعی نموده در عبارات سید سند این ناسازگاری را نشان دهد که او از طرفی مشتق را امری مجمل دانسته که ترکیب از مبدأ، نسبت و ذات در آن راه ندارد و از سوی دیگر، امکان را که مبدأ اشتقاق ممکن است، در ضمن ممکن الوجود معتبر میدانند. پاسخ سید سند به محقق دوانی چنین است: «از اینکه معنی ممکن «ما قام به الامکان» نیست و التزام به اینکه ممکن امری مجمل است، لازم نمی‌آید که امکان در آن لحاظ نشده باشد و مدلول تضمینی آن نباشد، زیرا اولی [اینکه ممکن مرکب باشد] اخص از دومی [اینکه امکان لحاظ شده باشد] است و از نفی اخص، نفی اعم لازم نمی‌آید» (همانجا).

بیان سید سند در این مطلب صراحت دارد که قیام نداشتن مبادی اشتقاقی (همچون امکان و مانند آن از قبیل وجود و وجوب و...)، همان عدم وجود این مبادی در ضمن مشتق نیست بلکه قیام نداشتن مبادی اخص از وجود مبادی است؛ یعنی مبدئی که وجود دارد میتواند قیام داشته باشد یا قیام نداشته باشد، و نفی عدم قیام بمعنای نفی وجود آن مبدأ نیست. از نظر سید سند «امکان» دارای استقلال (معنای فی نفسه) در «ممکن» نیست، نه اینکه در

آن موجود نباشد. این مطلب را میتوان از این عبارت وی بخوبی دریافت: «اگر معنای ممکن مرکب باشد، باید امکان لحاظ شود و بشود از آن به یک لفظی که (فی نفسه) بر معنای امکان دلالت میکند، تعبیر نمود، لذا باید بالذات تعقل شود» (همانجا).

سید سند «امکان» را جزئی تحلیلی میداند که علیرغم وجود غیر مستقلی که در «ممکن» دارد، میتوان آن را اعتبار نمود: «گیریم که امکان بالفعل مورد ملاحظه نباشد، ولی از آنجا که امکان جزء اجزای تحلیلی است، جزء تحلیلی بودن امکان، برای اعتبار امکان در ممکن، کافی است» (همانجا). نکته جالب توجه اینست که از نظر سید سند، اجزای تحلیلی اجزایی هستند که وجود دارند اما از وجودی منحاز و مستقل بر خوردار نیستند. در اینباره میتوان بعنوان شاهد، به مباحث وی در باب جنس و فصل اشاره نمود. او جنس و فصل را در خارج موجود دانسته، آنها را اجزای تحلیلی شیء میخواند (همان: ۱۳۱). در عین حال، وجود جداگانه فصول از اجناس را با عبارت «وهی امور اعتباریة لا تحقق فی نفس الامر» نفی میکند. عبارتی از وی یافت میشود که ایندو مطلب در آن جمع شده است:

و تحریر جواب اینست که فصول موجود در اعیان عین اجناس در آن است، پس عین انواع است و تضاد موجود بین فصول بناچار بین انواع مندرج تحت اجناس است. لذا از تحقق تضاد بین آنها [فصول] اشکالی را که سائل بر وی وارد کرده است (اینکه تضاد واقع میشود به فصول و فصول اندراجش تحت جنس واجب نیست)، لازم نمی‌آید. این اشکال در صورتی لازم می‌آید که تضاد بین فصول مغایر با اجناس در وجود تحقق پیدا کند در حالیکه

آنها [فصول] امور اعتباری هستند و تحقیقی در نفس الامر ندارند (دشتکی، بی تا ب: ۹۵).

بنابراین، هنگامی که وی فصلی مانند ناطق را یک وصف اعتباری (که تحقیقی در نفس الامر ندارد)، میداند، قصد او نفی تحقق ناطق در خارج نیست، بلکه مرادش نفی وجود منحاز و مستقلی بنام «ناطق» است؛ ناطق در ضمن هویتی بنام انسان وجود دارد. پس مراد سید سند از عدم تعلق بالفعل مبدأ، عدم قیام مبدأ بمعنای عدم وجود مستقل آن در مشتق است، نه عدم وجودش در مشتق. آنچه این ادعا را تأیید میکند مثالهای دیگری است که در کنار مثال «موجود»، از آنها بعنوان مشتقی که مبدأ در آن تعلق بالفعل ندارد، یاد میکند؛ یکی آنجاکه میگوییم «نفس عالم به خودش است» و دیگر جایی که میگوییم «نور مضمی است». نمیتوان علم به خود را چیزی زائد بر خود تلقی نمود، همانگونه که نمیتوان روشنایی نور را چیزی زائد بر نور دانست، این درحالی است که علم به دیگر چیزها، زائد بر ذات عالم است یا روشنایی برای دیگر چیزها جز نور، زائد بر آنهاست (همو، بی تا الف: ۶۴). به این ترتیب سید سند نشان میدهد که در برخی از مشتقات ترکیب راه ندارند و لذا باید ترکیب را از دایره شروط لازم برای اشتقاق حذف نمود.

باید توجه داشت که مثالهای مزبور به این امر دلالت ندارد که «میتوان بدون داشتن مبدأ اشتقاق، حمل حقیقی مشتق داشت»، بلکه اشاره‌ی است به این نکته که در حمل مشتق، لزومی ندارد مبدأ اشتقاق چیزی افزون بر موضوع باشد و قیامی همچون قیام سایر اعراض داشته باشد. این مطلب را میتوان از تقابلی که سید سند بین گزاره‌های «النفس عالمة

بذاتها» و «الضوء مضمی» با گزاره‌های «النفس عالمة بالسواد» و «وجه الارض مضمی» (در بحث مشتق) برقرار کرده است، فهمید. او تفاوت این دو نوع گزاره را در قیام و عدم قیام (و صدق مشتق بالذات یا بالغير) میداند، نه وجود یا نبود مبدأ؛ چنانکه در اشکالی که به مشتق از دیدگاه نحوین گرفته، میگوید: اشکال نظر کسانی که مشتق را (بتبعیت از نحوین در تعریف اسم فاعل) به «ما قام به المبدأ» تفسیر کرده‌اند، این نیست که بدون وجود مبدأ، قائل به «ما قام به المبدأ» شده‌اند، بلکه اشکال نظر آنان اینست که جایی را که مبدأ بالذات وجود دارد، از جایی که مبدأ بالغير وجود دارد، تمیز نداده و مشتق را تنها به «ما قام به المبدأ» تفسیر کرده‌اند. با این تفسیر، مشتق بر موضوعی که بالذات دارای مبدأ است، صادق نخواهد بود (همانجا).

از نظر سید سند باید مشتق را معنای مجمل بدانیم. در این صورت، آن دسته از مشتقاتی که دارای ترکیب بالفعلند (مانند «جسم نورانی» یا «عالم به غیر»)، در واقع، ترکیب بالفعلشان امری اضافی خواهد بود که ربطی به اشتقاق ندارد.

بررسی نظریه صدر المتألهین

ملاصدرا در بیان نظریه مشتق از الگوی زبانی واحدی پیروی نمیکند و نمیتوان بطور قاطع یکی از دو قول بساطت یا ترکب را به وی نسبت داد. او در حل اشکالات اصالت وجود، از الگوی بساطت مشتق استفاده کرده است. او در رساله المشاعر، مشتق را بسیط شمرده و در تأیید سخن خویش، استدلال سید شریف در بساطت مشتق را آورده است و با عبارت «لقد اعجبنی» آن را موافق مراد خویش میداند. سپس سخن دوانی در اتحاد عرض و عرضی

را نیز نزدیک به سخن محقق شریف میدانند و در نهایت نظر نهایی خود را بیان میکند: «پس دانسته شد که مصداق مشتق و آنچه مطابق آن است، امر بسیطی است که در آن، ترکیب بین موصوف و صفت لازم نیست و شیء در آن، نه بنحو خاص معتبر است و نه بنحو عام» (ملاصدرا، ۱۳۹۱ الف: ۳۵۶).

ملاصدرا در بعضی مواضع نیز مراد خویش از مشتق را همچون دوانی، همان مبدأ اشتقاق میدانند؛ از جمله ممتد را شیء دارای امتداد نمیداند و میگوید: «ممتد و سایر مشتقات در مفهومشان (چیزی) غیر از مبدأ اشتقاق داخل نیست. اگر (غیر از مبدأ) چیزی پذیرفته شود، از مجازات لفظی و اطلاقات عرفی است» (همو، ۱۳۸۱: ۱۴۸). نمونه دیگری که ملاصدرا در آن مشتق را بسیط بمعنای مبدأ اشتقاق میدانند، عباراتی است که در تعلیقه بر الهیات شفا آورده است. در آنجا با عباراتی شبیه به استدلال جرجانی، «شیء» را در مفهوم ناطق، نه بنحو خاص معتبر میدانند و نه بنحو عام، و همچون دوانی معنای دیگری غیر از مبدأ اشتقاق را در آن معتبر نمیداند (همو، ۱۳۸۲ ب: ۲ / ۹۳۲-۹۳۱).

ملاصدرا بر هیچیک از مواضع فوق (موضع جرجانی و محقق دوانی) ثابت نمانده است. او اشاره میکند که از هر لفظ مشتقی میتوان هر دو معنا را اراده کرد. این نگاه جامع (جمع کننده هم معنای مرکب و هم معنای بسیط) نمیتواند بدون تأثر از مثالهای سید سند (مبنی بر اینکه برخی مشتقات به ترکیب اشاره دارند و برخی اشاره ندارند) باشد. عبارت خود ملاصدرا در اینباره اینگونه است:

هنگامی که لفظ مشتقی مانند موجود، واحد و کاتب، بدون قید اطلاق میشود، معنایش به دو صورت تصور میشود: اول اینکه شیئی

وجود داشته باشد که آن شیء، موجود یا واحد یا غیر ایندو باشد، تا اینکه معنی مشتق به معروض، عارض و نسبت بین این دو تحلیل شود؛ بعنوان مثال، از واحد، انسانی که موصوف به واحد است اراده شود. پس در آن، معنی انسانیت و معنی دیگری هست که مغایر آن است (که همان واحد است) و نسبتی که بین ایندو هست (به معروضیت یکی از ایندو و عارضیت دیگری). دوم اینکه، امر بسیطی است که تحلیل به عارض و معروض و نسبت را قبول نمیکند، مگر بمجرد اعتبار و فرض، بدون سببی که اقتضای آن را داشته باشد؛ مانند خود مفهوم واحد از آن جهت که واحد است... غرض اینست که مفهوم لفظ هنگام اطلاق، از اراده هیچیک از ایندو معنی [یعنی بسیط و مرکب] ابا ندارد. لفظ موجود نیز اینگونه است و دو معنی که به آن اشاره کردیم، یعنی بسیط و مرکب در مورد آن احتمال می‌رود (همو، ۴۲۰: ۱۳۸۳).

مثالهایی که ملاصدرا در عبارت فوق بکار برده قابل توجه است. یکی از آنها همان مثال «موجود» است که سید سند نیز بکار برده و دیگری «واحد»، که همانند مثال «عالم بنفسه» است.

شاید با توجه به همین نگاه جامع است که ملاصدرا زمانی که نظریات گوناگون درباره مشتق را بیان میکند، علاوه بر بیان نظر دوانی، نظر خویش را بعنوان نظری جداگانه و با عباراتی بیان میکند که هم شامل بسیط میشود و هم شامل مرکب. او مشتق را آن چیزی میدانند که مبدأ اشتقاق برای آن مطلقاً ثابت است؛ اعم از ثبوت شیء برای خود آن، جزء آن یا غیر آن؛ «والحق، ان مفهوم المشتق ما ثبت له مبدأ الاشتقاق مطلقاً، اعم

من ثبوت الشیء لغيره أو لما هو جزؤه أو لنفسه» (همو، ۱۳۸۲ الف: ۵۹؛ همو، ۱۳۸۹ الف: ۴۰۲). بعنوان مثال، مشتقی همچون ابیض، دارای سه مصداق است: اول، جسمی که دارای بیاض است (ثبوت شیء لغيره). دوم، مجموع جسم و بیاض که به آنها ابیض مشهوری گفته میشود، مانند مضاف مشهوری (ثبوت شیء لجزئه). سوم، خود بیاض که همان ابیض حقیقی است، مانند مضاف (ثبوت شیء لنفسه) (سبزواری: ۴۵۷: ۱۳۶۰).

الگوی «ما ثبت له المبدأ»، الگوی ترکیب مشتق است اما ملاصدرا با اضافه کردن کلمه «مطلقاً» و اعم دانستن آن از ثبوت شیء برای خودش، بسیط را نیز در همین الگو وارد کرده است. حکیم سبزواری نیز از دو قول بسیط و مرکب، همین قول را به ملاصدرا نسبت میدهد و میگوید معنای هر مشتقی نزد ملاصدرا «ذات ثبت له المبدأ است مطلقاً» (همو، ۱۳۸۳ الف: ۴۷۸) و آن را به اعم از بسیط و مرکب تفسیر میکند (همو، ۱۳۸۳ ب: ۹۳).

تحلیل و مقایسه دو نظریه

گفته شد که ملاصدرا در بیان نظریات گوناگون درباره مشتق، علاوه بر نقل نظر دوانی (که مشتق را همان مبدأ اشتقاق میداند)، نظر خویش (نگاه جامع) را بعنوان نظری جداگانه بیان میکند. این در حالی است که با بررسی آثار ملاصدرا این نکته بدست می آید که وی در هیچکدام از آثار خویش، زمانی که به بحث مشتق میپردازد، نظریه سید سند را در کنار سایر نظریات بعنوان یک نظریه رسمی و پیشینه بحث، ذکر نکرده است. این امر میتواند شاهی تلقی شود بر اینکه ملاصدرا نظر سید سند را نظری مقابل نظر خود نمیداند.

چنانکه بیان شد، ملاصدرا در تمامی آثار خویش درباره مشتق نظر واحدی را دنبال نمیکند؛ در بعضی عبارات مشتق را همچون دوانی بسیط و بمعنای «مبدأ اشتقاق» میشمرد و در بعضی عبارات آن را «ما له المبدأ مطلقاً» میداند که شامل بسیط و مرکب، هر دو میشود. استاد جوادی آملی نظریه‌یی را که ملاصدرا در برابر نظر سید سند قرار داده و آن را قول حق میداند، همان نظریه بساطت مشتق، بمعنای اینکه مشتق همان مبدأ اشتقاق است، تفسیر کرده است و اختلاف دو قول را صرفاً دخیل بودن یا نبودن مبدأ در مفهوم مشتق میداند. او ملاصدرا را قائل به دخیل بودن مبدأ در مفهوم مشتق و سید سند را قائل به عدم تحقق مبدأ میداند (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳/ ۵۱۳).

اگرچه میتوان نشان داد که آنچه در این بحث، مختار ملاصدراست نظریه بساطت صرف، یعنی نظر محقق دوانی نیست بلکه همان نظریه «ما له المبدأ مطلقاً»، اعم از بسیط و مرکب است که شبیه است به آنچه از متون سید سند درباره مشتق فهمیده میشود، اما مشکل اصلی در اینجا سخن از بساطت مشتق و عدم تحقق مبدأ در آن (ذهناً یا عیناً) است که نمیتوان برای آن ردپایی در متون سید سند یافت و بنظر میرسد به اشتباه به او نسبت داده شده است. این نظر را در دو موضع از آثار ملاصدرا میتوان یافت؛ جایی که در آنها رابطه «وجود» بعنوان مبدأ اشتقاق و «موجود» را مورد موشکافی قرار داده است (ملاصدرا، ۱۳۹۱ ب: ۲۳۳؛ همو، ۱۳۸۹ ب: ۳۷).

چنانکه بیان شد، نمیتوان برای این نظر ردپایی در آثار سید سند یافت. «عدم تحقق مبدأ ذهنياً یا عیناً» چیزی است که این نظر را در برابر اصل اساسی فلسفه ملاصدرا، یعنی اصالت وجود قرار میدهد و از جمله دلایل رد این نظر از سوی ملاصدرا دقیقاً باید به همین

امر اشاره کرد. برای درک بهتر این امر، به بیان تقریر زیر از نظر مزبور با توجه به تنافی آن با اصالت وجود توجه شود:

گاهی ثبوت وجود را بطور کلی انکار میکنند؛ خواه از جهت ذهنی، خواه از جهت خارج، خواه از جهت اعتبار و خواه از جهت تحقق، و میگویند وجود صرف اختراع کاذب است و اینکه ملاک صدق موجود (مانند سایر مشتقات) بر شیء، اتحاد آن شیء با مفهوم موجود است و آن [مفهوم موجود] امر بسیطی است (مانند سایر مشتقات) که از آن به «هست» تعبیر میشود؛ چنانکه از عالم به دانا تعبیر میشود، بدون قیام امر حقیقی یا انتزاعی (همو، ۱۳۹۱ب: ۲۳۳).

آنچه کار را در ابراز نظر قطعی دشوار میکند، شباهت در ذکر مثالهایی است که در نقل قولهای ملاصدرا از این نظر مردود و نظریات سید سند دیده میشود. سید سند در ذکر مثال خویش در بحث مشتق میگوید: «و کذا لیس معنی المضمی ما قام به الضوء بل معناه امر مجمل یعبر عنه بالفارسیة بروشن» (دشتکی، بی تالف: ۶۴). عبارت «یعبر عنه بالفارسیة بروشن» در تقریرات ملاصدرا از آن نظر مردود دیده میشود. به تقریر زیر توجه شود: «و از ایشان کسی است که میگوید ماهیت به وجود متصف نمیشود (نه در خارج و نه در ذهن) و اینکه ملاک صدق مشتق بر شیء و حملش بر شیء اتحادش با مفهوم مشتق است، نه قیام مبدأ اشتقاق به آن و مفهوم هر مشتقی صرفاً همان معنای بسیطی است که در فارسی از آن به امثال «هست»، «دانا»، «توانا»، «سفید» و «سیاه» و چیزهایی شبیه به اینها تعبیر میشود. پس اصلاً عروضی برای وجود بر ماهیت نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۹ب: ۳۷). اما علیرغم این شباهت جزئی، تفاوتهای بنیادینی

میان نظری که ملاصدرا در مواضع فوق رد نموده، با آنچه میتوان در متون سید سند یافت، وجود دارد. بزرگترین این تفاوتها به جایگزینی کلمه «مجمّل» بجای کلمه «بسیط» و در نتیجه غفلت از ظرافتی است که سید سند در بکارگیری این واژه بکار برده است؛ غفلتی که این تفاوت در آن نادیده گرفته میشود که از نظر سید سند مبدأ اشتقاقی چون «وجود» در مشتق «موجود» حضوری بالقوه (یعنی جدا نشده از ذات) دارد، نه اینکه هیچگونه تحقق نداشت باشد. آنچه مسلم است اینست که متنهایی که از سید سند در دست است، نمیتواند این نظر شارحان ملاصدرا را تأیید نماید که نظر مردودی که ملاصدرا به طرح و نقد آن همت گماشته، نظر سید سند باشد. قبلاً نیز گفته شد که زمانی که ملاصدرا نظریات گوناگون درباره مشتق را بیان میکند، علاوه بر آنکه نظر دوانی که مشتق را همان مبدأ اشتقاق میداند، را بیان میکند، نظر خویش را نیز بعنوان نظری جداگانه بیان میکند. این در حالی است که با بررسی آثار ملاصدرا این نکته بدست می آید که وی در هیچکدام از آثار خویش، زمانی که به بحث مشتق میپردازد، نظریه سید سند را بعنوان یک نظریه رسمی در کنار سایر نظریات ذکر نکرده است.

اکنون با توجه به این امر، این فرضیه قوت میگیرد که چه بسا ملاصدرا دسترسی کامل یا مستقیمی به نظر سید سند در این زمینه نداشته است؛ به این معنی که یا مراجعه اش به برخی حواشی او بوده و نه تمامی آنها، یا تقریر بیان سید سند با واسطه شخص ثالثی بدست وی رسیده است؛ همانگونه که میتوان نشان داد که ملاصدرا در بسیاری از مباحث، بیشتر مراجعه اش به حاشیه جدید بر شرح جدید تجرید بوده است. در مباحثی که در آنها ملاصدرا به

دیدگاه‌های سید سند تصریح نموده، تصریحش منحصر به حاشیه جدید بر شرح جدید تجرید سید سند است.

آنچه سید سند در باب مشتق گفته است، از این جهت که هم شامل مواردی میشود که در آنها مبدأ، قیام بالفعل دارد (مانند «ایض» زمانی که برای جسم بکار رود) و هم شامل مواردی که در آنها قیام بالفعلی در کار نیست (مانند «موجود»)، شبیه همان نظر مختار ملاصدراست. اما این مقدار از شباهت نباید هرگز ما را از تمایل ملاصدرا به صحنه نهادن بر نظر محقق دوانی در باب مشتق، غافل نماید. از نظر محقق دوانی مشتق امر بسیطی است که تنها در آن، مبدأ معتبر است و این نظر برای ملاصدراست که مایل است در بحث از «موجود» نشان دهد که تنها «وجود» است که در هر موجودی اصالت دارد، بسیار خوشایند است. این شباهت میان نظر محقق دوانی و ملاصدرا چندان هم تصادفی نخواهد بود، وقتی توجه نماییم که محقق دوانی نیز همانند ملاصدرا گرایشات عرفانی دارد و نظرش در تفکیک وجود از ماهیت و اختصاص وجود حقیقی به خدا، از سوی سید سند برچسب عرفانی خورده است (Adamson, 2016: 376).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اینکه آغاز نظریات گوناگون در باب مشتق در برخورد با چه مسئله‌یی بوده است، کاملاً روشن نیست، اما میتوان حدس زد که تمرکز خاصی بر مشتق «موجود» بوده است، یا از همان ابتدا یا در ادامه بحث. این مشتق را نمیتوان با نظریه ابتدایی در باب مشتق که بر ترکیب از ذات، صفت و نسبت اصرار دارد، تبیین نمود. اگرچه پیش از دوانی، جرجانی بحث از بساطت مشتق را مطرح نموده است، اما تنها میتوان

در مورد دوانی با صراحت بیشتری این فرض را مطرح نمود که بحث‌هایش در مورد مشتق، در ارتباط با نظریه خاصش در اصالت وجود بوده است.

در بساطت مشتق، آنگونه که محقق دوانی میگوید، تنها صفت است که باقی میماند، یعنی باید «موجود» را برابر با «وجود» دانست. این موضع محقق دوانی در انطباق کامل با این ادعای اوست که تنها وجود اصیل است و وجود نیز تنها از آن خداست. اما سید سند که با این ادعای محقق دوانی که بوی وحدت شخصی وجود میدهد، چندان کنار نیامده، در بحث مشتق نیز طرح خاص خویش را دارد.

سید سند بجای «بسیط» از واژه «مجمّل» استفاده کرده است. از نظر او در هر مشتقی سه جزء ذات، صفت و نسبت، بنحو بالقوه یافت میشود و با تحلیلهای عقلی، این سه جزء بالفعل بدست می‌آید. در این نظر سید سند میتوان ردپای ترکیب اتحادی که از جمله ایده‌های مختص اوست را دید؛ مشتق در واقع جایی است که اجزای سه‌گانه ذات، صفت و نسبت ترکیب اتحادی می‌یابند. از نظر سید سند تنها فرق در مشتقاتی همچون «موجود»، در اینست که مبدأ اشتقاق در آنها قائم به ذات نیست، نه اینکه مبدأ اشتقاق موجود نباشد.

علیرغم وجود مباحثه فراوان میان سید سند و محقق دوانی در باب مشتق، بنظر میرسد ملاصدرا به متن سخنان سید سند مراجعه‌یی ناقص داشته و چندان از نظریات وی در باب مشتق متأثر نیست. آنچه در بیان ملاصدرا یافت میشود و برخی شارحان ملاصدرا آن را به سید سند نسبت داده‌اند، با نظریات سید سند در باب مشتق منطبق نیست. ملاصدرا نه تنها نظر سید سند را در میان نظریاتی که در باب مشتق طرح نموده، نیاورده بلکه حتی به مباحثات میان

محقق دوانی و سید سند نیز در این موضوع اشاره نکرده است. اگرچه در میان نظریات ملاصدرا در کنار نظر محقق دوانی، نظر دیگری که بر اساس آن مشتق را باید چیزی اعم از ثبوت مبدأ برای غیر خود و خود یا اجزای خود دانست، نیز دیده میشود اما گرایش ملاصدرا بسوی نظر دوانی غیر قابل انکار است. این گرایش بیشک تحت تأثیر ذائقه عرفانی این دو اندیشمند و تلاش برای ارائه استدلال فلسفی بر وحدت وجود است.

منابع

- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۹) رحيق مختوم، تنظيم و تدوين حميد پارسانيا، قم: اسراء.
- دشتکی، صدرالدين (۱۳۸۶) رساله في اثبات الواجب تعالى و الحقايق المحمدية، تحقيق و تصحيح محسن چورمقى، قم: مؤسسه امام خمينى.
- (بى تا الف) حاشيه بر شرح تجريد (حاشيه جديد)، نسخه خطى شماره ۴۷۳، كتابخانه آستان قدس رضوى.
- (بى تا ب) حاشيه بر شرح تجريد (حاشيه قديم)، نسخه خطى شماره ۱۱۸، كتابخانه آستان قدس رضوى.
- دوانى، جلال الدين (۱۳۸۱) رساله اثبات الواجب الجديد، در: رسائل سبعة، مقدمه و تحقيق سيداحمد تويسركانى، تهران: ميراث مكتوب.
- (بى تا) تفسير سورة اخلاص، در: الرسائل المختاره، به اهتمام سيداحمد تويسركانى، اصفهان: كتابخانه اميرالمؤمنين.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۰) «التعليقات على الشواهد الربوبية»، در: الشواهد الربوبية فى المناهج السلوكية، تصحيح و تعليق سيد جلال الدين آشتيانى، مشهد: مركز نشر دانشگاهى.
- (الف ۱۳۸۳) التعليقات على الحكمة المتعالية، در: ملاصدرا، الحكمة المتعالية فى الأسفار الأربعة، ج ۶: تصحيح و تحقيق احمد احمدى، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

----- (ب ۱۳۸۳) اسرار الحكم، تصحيح از كريم فيضى با مقدمه استاد صدوقى، قم: مطبوعات دينى.

قوشجى، علاء الدين على بن محمد (۱۳۹۳) شرح تجريد الاعتقاد (المشهور بالشرح الجديد)، تصحيح و تحقيق محمد حسين زارعى رضائى، قم: راند.

لاهيجى، ملا محمدجعفر (۱۳۸۶) شرح رسالة المشاعر ملاصدرا، تصحيح و تعليق سيد جلال الدين آشتيانى، قم: بوستان كتاب.

مصباح يزدى، محمد تقى، شرح جلد دوم اسفار اربعه، جلد ۱، قم، موسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، ۱۳۹۵.

ملاصدرا (۱۳۸۱) الحكمة المتعالية فى الأسفار الأربعة، ج ۵: تصحيح و تحقيق رضا محمدزاده، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

----- (الف ۱۳۸۲) الشواهد الربوبية فى المناهج السلوكية، تصحيح و تحقيق سيدمصطفى محقق داماد، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر، ۱۳۸۲.

----- (ب ۱۳۸۲) شرح و تعليقه بر الهيات شفا، تصحيح و تحقيق نجفقلی حبيبي، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

----- (الف ۱۳۸۳) الحكمة المتعالية فى الأسفار الأربعة، ج ۴: تصحيح و تحقيق مقصود محمدى، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

----- (الف ۱۳۸۹) شواهد الربوبية، تصحيح و تحقيق حامد ناجى اصفهانى، در: مجموعه رسائل فلسفى صدرالمتألهين، ج ۱، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

----- (ب ۱۳۸۹) اتصاف الماهية بالوجود، تصحيح و تحقيق وسيد محمود يوسف ثانى، در: مجموعه رسائل فلسفى صدرالمتألهين، ج ۱، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

----- (الف ۱۳۹۱) المشاعر، تصحيح و تحقيق مقصود محمدى، در: مجموعه رسائل فلسفى صدرالمتألهين، ج ۴، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

----- (ب ۱۳۹۱) المسائل القدسية، تصحيح و تحقيق منوچهر صدوقى سها، در: مجموعه رسائل فلسفى صدرالمتألهين، ج ۴، تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر.

Adamson, Peter (2016) *Philosophy in the Islamic World*, UK: Oxford University Press.